



عابدین پای

شاعر و منتقد

دفتر شعر «زمستان معشوق من است» اثری است از خانم مانا آقایی که در سال ۱۳۹۸ توسط نشر سپهرس به چاپ رسیده است. قبل از این دفتر، آثار دیگری هم از این شاعر منتشر شده است؛ هم در حوزه شعر و هم در حوزه ترجمه. آثار آقایی را می‌توان در دو نگاه بررسی کرد: یکی نگاه به شعر و ادبیات و دودگی؛ نگاه به فرهنگ تر جمه که البته این دو در جوانی می‌توانند در کنار یکدیگر زیست کنند. آقایی در این دفتر از مجموعه نشانه‌هایی (طبیعی - اجتماعی) برای تقویت و پالندگی و پالندگی زبان خود استفاده می‌کند. سراینده در سروده‌ها، تابع زبانی سلیس و روان همراه با عاطفه و خیال است. عاطفه و خیال توأم با تصویر به نوبه خویش در شعر آقایی جایگاه و پایگاه دارد؛ اما مهم‌تر از این می‌توان به احساس صمیمانه زبان شاعر اشاره کرد که به خوبی و با لطافت، با کلمات ارتباط می‌گیرد. بسامد خیال در اشعار شاعر، از مهم‌ترین عناصری است که به چشم می‌خورد. اشعار به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ در بخش نخست ما با اشعاری نیمه‌ماکسی‌مال تصادم داریم و در بخش دوم، شاعر شعر کوتاه فارسی و ژانر هایکو را تجربه می‌کند. او در بخش نخست؛ بهتر خودی نشان داده و در اشعار کوتاه، اگر چه ما با مضامینی انتزاعی و هایکوگونه برخورد می‌کنیم، ولی به آن حد و تصاب سراینده نتوانسته خودش را در جرگه شعر هایکو با مؤلفه‌هایی که دارد نشان دهد. آقایی در اشعارش گاهی خودش را می‌سراید و گاهی هم به دنبال سرایش جامعه و زبان طبیعت مانند زمستان و پاییز است. یک تجربه زیستی و زیست‌تجربی در اشعارش هویداست که نشان از مهاجرت زبان و تبعید لباس معنا هم دارد و این نوستالژی می‌خواهد خودش را در همان دنیای واقعی خودش پیدا کند. یک رئالیسم جادویی؛ نه به سبک بورخس؛ بلکه به سبک حَس و خس فرهنگ ایرانی مشاهده می‌کنیم که پیشینه در ازمنه تاریخ این کهن‌بوم دارد. آقایی شاعری دردمند نیست؛ اما عاطفی و خیال‌پرداز است که مخاطب با آثارش، در زوایای احساس دروازی نیز می‌کند. شاعری مونس‌گویی محسوس در جهت نیل به دیالوگ‌هایی چندجانبه است که در ابعادی خوب ظاهر شده است: «زمستان معشوق من است / مردی که حافظه‌های سفید دارد / او گردن بلندش را / با غرور بالا می‌گیرد / از برف‌ها به قوی زیبایی می‌ماند / که روی دریاچه یخ زده‌ای می‌رقصد / در آغوش می‌کنم / آب می‌شود / کم / کم / کم / کم آب می‌شود / او می‌ریزد / انگار هیچ‌وقت نبوده / مرد مهاجری که قرار بود گرم کند / شعری با یافتار زبانی متفاوت که شاعر از دیالوگ‌های نهفته چندجانبه برای تشریح و بیان مؤلفه‌های زمستان درون بهره می‌گیرد. درواقع شاعر، زمستان بیرون را با زمستان درونش که معشوق آن است، به گفت‌وگو دعوت کرده است. صنعت آشنای‌دای این سروده به خوبی احساس می‌شود؛ از این‌رو که آقایی به دنبال پیرنگ متفاوت تری از مفهوم زمستان است. شاعر از حیث زبان، قابل تقابل‌های درونی - بیرونی شاعر از حیث زبان، قابل تأمل‌اند. استفاده از صنعت تشبیه و استعاره و توجه به صنعت آشنای‌دای از مهم‌ترین دستاوردها و فکرآورد شاعر در این شعر محسوب می‌شوند. تجربه زیستی شاعر و زیست‌تجربی آن هر دو در این شعر با روش و شیوه‌ای متفاوت حضور دارند. تشخیص دادن به شخصیت خیالی زمستان و کاراکترهای واقعی آن و پیوندن معنای این دو در ابعاد مختلف با زبانی هنرمندانه از عمده تکنیک‌های تیبیک شاعر به شمار می‌روند. درباره شعر زمستان بسیار گفته‌اند؛ اما درباره زمستان شعر، کمتر گفته و نوشته‌اند، که شعر زمستان آقایی از این طیف است. نکته دیگر، من اجتماعی شاعر است که با استفاده از دیالوگ‌های چندجانبه در بعضی از اشعارش به خوبی دیده می‌شود مانند شعر پاییز. صنعت واژه‌گزینی مهم‌ترین فرآیند فکری شاعر است که در قالب و بافت این شعر به‌طرز مطبوع و مطلوبی گزینش و چینش شده است. شعری ناتوال که از کلماتی طبیعی بهره‌مند شده و در ابعادی نوعی ناتوالیسم معنایی است. چنین کلمات و بینش مفاهیم در کنار هم نوعی همنشینی را به جای آلت‌ناتیو خلق کرده‌اند؛ به گونه‌ای که از حیث معنا فرآیندی واحد و پیوسته در آن جهت‌نیل به مفهومی دلپسته و وابسته طی می‌کنند. دیالوگ‌ها چندجانبه است و پیامد این دیالوگ‌ها، تبدیل به یک گفت‌وگومندی شده است. پلی فونی (چند صدایی) و دیگری در متن نیز در این دفتر به چشم می‌خورد؛ زیرا آقایی از کلمات طبیعی و اجتماعی به‌خوبی استقبال می‌کند تا که یکدیگر را در شعر در جهت گفت‌وگویی هدفمند و هوشمند یاری کنند. حسن کلام اینکه، آقایی شاعری ممتازاگر با رویکردی ناتوال است و زبان شعرش نیز از لحنی صمیمی و سلیس و عاطفی برخوردار شده. امید می‌رود که این شاعر بتواند در دفاتر بعدی به یافته‌ها و دریافته‌های دیگری از جهان معنا دست یابد.

بقای ماکان به مناسبت سالروز تولد شاعر:

نادر پور یک اهلب واقعی پوه

منش بالانشینی او را از مردم دور می‌کرد

آرمان ملی - هادی حسینی نژاد: نادر پور (۱۳۰۸ - ۱۳۷۸) شاعر و مترجم، یکی از چهره‌های شناخته‌شده ادبیات معاصر به‌شمار می‌آید؛ هر چند که شعر او با مشخصه‌های کلاسیک در فرم و وزن، چندان نسبتی با جریان‌های پیشرو در شعر فارسی پیدا نکرد. مسلک شعری او را می‌توان مصداق روشن تعبیر «هنر برای هنر» دانست؛ چیزی که شاعران هم‌نسل او چندان بر نمی‌تابیدند و او را (هم‌به دلیل طبقه اجتماعی‌اش) شاعری فارغ از جامعه و دغدغه‌های اجتماعی می‌خواندند. با این همه، مخاطبان او را با شعرهایی چون «سکبوت در شت شکستگی» (پر شیشه عنکبوت در شت شکستگی / تاری تنیده بود / الماس چشم‌های تو بر شیشه خط کشید / آن شیشه در سکوت در ختان شکست و ریخت / چشم تو ماند و ماه / و این هر دو دوختند به چشمان من نگاه) در خاطر دارند. آنچه در ادامه می‌خوانید؛ متن گفت‌وگو با محمد بقایی ماکان، شاعر، محقق و روزنامه‌نگار است که به سیاق گفت‌وگوهای پیشین، به‌مناسبت سالروز میلاد نادر پور تهیه و منتشر می‌شود.

نادر نادر پور، یکی از چهره‌های خاص در تاریخ معاصر

است که در عین شهرت به زعم برخی منتقدان، چندان در سیر تحول و تطور شعر مدرن فارسی، مورد توجه قرار نگرفت. به عنوان اولین سوال، تحلیل شما از نادر پور در تناسب با دوره زیستی او چیست؟
نمی‌توان گفت که «چندان مورد توجه قرار نگرفت» البته او پیش از سال ۵۷ شعر را برای شعر می‌گفت. در گفت‌وگویی که با نصرت رحمانی داشتیم که متن کامل آن در کتاب «شاملو و عالم معنا» آمده، درباره نادر پور می‌گویند: «نادر پور و خود من درست برخلاف شاملو حرکت کردیم، چون ما فارسی زبان بودیم و آهنگ زبان فارسی در جان مان ریشه داشت. بعد می‌افزاید: «منتها فرق من با نادر پور در این بود که او بالاترین بود، می‌فهمید که بالانشین یعنی چه. یعنی از طبقه مرفه بود، او تقریباً مشکل مادی نداشت و به خواست همان بالانشینان و خوش آمدشان رفت دنبال شعر تغزلی که اصلاً با زمانه و طیف روشنفکری سازگار نبود، او اصولاً طرفدار شعر نیمایی نیست، ولی بینش شعری او را نباید می‌کند. به عقیده وی، نیما در سبک پیچیدگی‌ها و ابهاماتی افتاد که هنوز در شعر فارسی وجود دارد و شعرش از لحاظ قالب و معنا چنان تقیدپذیر پیدا کرد که جز خودش، هیچ‌کس چیزی از آن نمی‌فهمد.» به عقیده وی «ذهن و منش نادر پور با تغزل مانوس است. شاعرانی از این دست «بنده لعبتان سپیم» اند. مگر تویی به‌مجرد اینکه دستت به عرب و عجمی بند شد، تغزل را انتخاب نکرد. فضای فکری نادر پور هم اصولاً تغزلی است.» طبیعی است آنان که با دنیای قلب مانوس اند و به عقل عقیده عنایتی ندارند، با غالب اشعار نادر پور پیش از سال ۵۷ بیشتر مانوس‌اند تا گرایش‌های فکری متفاوت او پس از مهاجرت. نصرت سپس می‌افزاید: «این همان تویی است که از شهریور ۲۰ به بعد بر شعر فارسی اثر می‌گذارد، به شیوه خانلری نزدیک می‌شود و این‌نیماسی تاثیر می‌پذیرد. ولی بعد مثل نادر پور به هدونیزم ذهنی مبتلا می‌شود... نادر پور خیلی تلاش کرد که با مردم باشد، ولی سخن او در آن ایام که ذهن انتقادی جامعه شکل می‌گرفت، بر دل مردم نشست؛ بلکه بر دلشان ماند... البته زبان او هم زبان شسته‌ورفته همان بالانشینان است که مثل خودش فرورفتار است.» البته نباید فراموش کرد نظرات رحمانی و برخی از منتقدان نادر پور، به پیش از سال ۵۷ مربوط می‌شود و او نیز اگر قیاس مع‌الفارق نباشد، همانند برخی از چهره‌های مشهور شعر فارسی، سیری دوگانه در جریان فکری خویش داشته است.

نادر پور را معمولاً با اشعار کلاسیک (غزلیات و چارپاره‌ها) می‌شناسیم. هر چند که تجربیات مسبوطی هم در قالب نیمایی از خود به جا گذاشت. اساساً شعر او را در نسبت با شعر سایرین چطور ارزیابی می‌کنید؟

نادر پور همان‌طور که می‌دانید، چندین دفتر شعر دارد؛ مثل دختر جام، آسمان و ریسمان، چشم‌ها و دست‌ها، ابعاد دروغین، خون و خاکستر و چند دفتر دیگر. او را در واقع باید از سراینده‌گان پرکار معاصر دانست، ولی آنچه که نام او را بر زبان‌ها انداخت، شعر معروف «بت تراش» است که روش تصویرپردازی او را در کارهای شعر به‌خوبی نشان می‌دهد. اگر اخوان را شاعر روایی می‌نامند، نادر پور نیز صورت‌گر و تصویر پرداز ماهری است. شادروان معیری از قول مرحوم بهار نقل کرده است که اگر نشاط اصفهانی دیوانی دوازده‌هزار بیتی به نام «گنجینه» نمی‌گرفت،

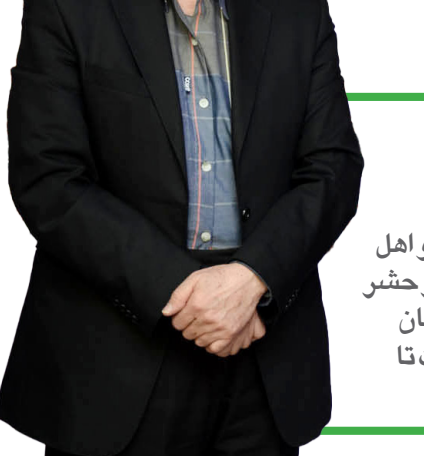
فقط بیت «طاعت از دست نیاید، گنهی باید کرد / در دل دوست به هر حمله رهی باید کرد» کافی بود که دارای همین معروفیت شود. این مثال را می‌توان در مورد شعر «بت تراش» نادر پور هم مطرح کرد. مضمون این شعر، یادآور تندیس است که پیگمالیون، پیکر تراش قبری سز آفرید. نادر پور در حقیقت انسانی به قول حافظ، باب میل خود خلق می‌کند. ترکیبات، توصیفات تازه - مثل «تیشه خیال»، «گنبن چشم»، «سوسه شست‌وشو»، «شراب کف‌آلود ماه»، «تراش تن»، «نار هزار چشم سیه»، «نقش هوس» و «برده‌ی نیاز» -، مفردات و ترکیباتی که او در این شعر به کار برده، دارای چنان انسجام و هماهنگی دانشینی هستند که خواننده آشنا به کلام و کلمه را به تحسین وامی‌دارد. مضمون شعر نه‌تنها حدیث نفس بسیاری از آدمیان است؛ بلکه در شعر فارسی نیز سابقه ندارد. به‌نظر می‌رسد که برخی از مضامین اگر در شیوه نیمایی گفته می‌شد، تاثیرگذاری قالب عروسی را نداشت. به‌نظرم تعریف شعر برای نادر پور خارج از معیارهای اصل نیست، یعنی به وزن روشمند توجه دارد و قافیه را عامل موثری در زیبایی شعر می‌داند. از همین‌رو است که با روش نیمایی الفت چندانی نداشته و سروده‌هایش در این شیوه جذابیت اشعار کلاسیک را ندارد.

نادر پور از نوادگان نادر شاه افشار بود و طبقه اجتماعی او، همواره مورد انتقاد تفکرات ایدئولوژیک آن زمان قرار می‌گرفت. تا جایی که او را «شازده» می‌خواندند و... از این منظر، آیا شعر نادر پور در آن دوران، مصداق شعر غیرمتعدد بود؟

در این مورد همان‌طور که اشاره شد، وابستگی گمشگیری به بالانشینان داشت و منش و رفتار اجتماعی‌اش همین دورافتادن از توده مردم بود. مردی بود پیوسته آراسته که سعی در نمایاندن شمایل نیکو داشت و به خلاف برخی از شاعران درویش صفت و اهل درد، او قاتش در حشر و نشر اجتماعی با صاحبان جمال می‌گذشت تا دارندگان کمال. بنابراین تراوشات ذهن او نیز از همین حسن‌حال نشأت می‌گرفت.

در همین راستا، شاملو، نادر پور را در کنار کسایی، مشیری و ابتهاج، به عنوان مربع مرگ شعر خطاب قرار داد. نظرتان در باره این رویکرد چیست؟

به‌نظرم شاملو در شعر جدید و نه «شعر نو» شهاب ثاقبی است که زود افول خواهد کرد.



نادر پور

بیشتر به‌نظر می‌رسد می‌خواست خود را به منظر بنشانند، برای مثال آنچه درباره فردوسی و سعدی گفت، واقعا خنده‌آور است. همان‌طور که تصحیح هفت‌گنبد نظامی و دیوان حافظ هم نشان داد که با او گلیم خود بیشتر دراز کرده. این نظری است که مورد تایید نظامی‌شناسان مثل شادروان بهروز ثروتیان و حافظ‌شناسان مثل آقای خرماهی قرار گرفته است. اهانث او به کاوه که از ارجمندترین اساطیر ایرانی است، از همین قماش است. اینکه او شعر نادر پور و مشیری و ابتهاج را «مرگ شعر» خطاب می‌کند، بیان داشته؟! اگر معیار، ذوق و استقبال مردم است که شعر مشیری و ابتهاج به مراتب بیشتر از سروده‌های او بر سر زبان‌هاست. آنان به قول ابراهیم گلستان، نه از مفردات و ترکیبات تاریخ بیهقی بهره مستقیم گرفتند و نه از اصطلاحات متفکران غربی مثل وینکستاین در به کارگیری «بقین گمشده». به نظرم شعر «بت تراش» نادر پور، همانند عقاب خانلری - که آن را هم شاملو به چشم عنایت نمی‌نگریست - از ماندنی‌ترین اشعار معاصر است.

به نظر شما، اصلی‌ترین ارکان شعر نادر پور تا پیش از انقلاب، چه مواردی را شامل می‌شود و اساس شعر او را در مقایسه با شاعران هم‌نسلش، چطور ارزیابی می‌کنید؟

مضامین و موضوعات شعر نادر پور، به‌طور کلی بر محور یأس فلسفی است. از زندگی و آنچه آدمی با او روبه‌روست، شکوه می‌کند. از سرنوشت محتوم می‌نالند. از آنچه می‌بیند دلزده است. خود را زندانی زمان تقدیر می‌داند. از شکست در عشق و بی‌وفایی ایام می‌گوید، از طبیعت و زیبایی‌هایش سخن به‌میان می‌آورد و تأسف می‌خورد از اینکه همه این‌ها را باید نهاد و به سوی فنا کوچ کرد. بیشتر سروده‌هایش یادآور تفکر خیامی و کافکایی است، شاید از همین‌رو است که گفته‌اند در سال‌های پایان عمرش بر پیشیده و افسرده بود که هیچ شوقی برای زنده‌ماندن نداشت.

با توجه به اینکه او، به سورهین فرانسه درس خواند و بخشی از کارنامه ادبی‌اش، به ترجمه اختصاص داشت، به نظر شما چرا همچون برخی چهره‌های دیگر (نظیر رویایی و...) به ادبیات مدرن زمان خود توجهی نشان نداد و همچنان شعرش از قالب کلاسیک و ایدئولوژیک پیش‌تر نرفت؟

نادر پور سه‌سال از عمرش را در پاریس گذراند ولی عمده زندگی او پیش از آنکه مهاجرت کند، در ایران گذشت. گرچه مانند اخوان و سیاوش کسایی علاقه خود را به سرزمینش در شعر به‌وضوح بیان نمی‌کند، ولی به‌واقع ایران‌اندیشی بود و به تاریخ و ارزش‌های ایرانی، به‌خصوص شعر کهن فارسی عشق می‌ورزید. نادر پور به معنای واقعی کلمه، مردی ادیب و ستمدان بود، در حقیقت باید گفت که در بحر شعر فارسی مستغرق بود. سواد و آگاهی ادبی او از بسیاری شاعران هم‌دوره‌اش بیشتر بود. از همین‌رو مدتی مسئولیت برنامه‌های ادبی رادیو تلویزیون ایران را به‌عهده داشت، ولی با این همه اقامت در فرانسه و آشنایی او با زبان فرانسوی تاثیراتی آگاهانه و آنگاه در شعرش گذاشته است. او مدرنیسم را در اندیشه و مضمون دنبال کرد و آن را در ظرف‌ها یا قالب‌های مألوف شعر فارسی ریخت. شاید از همین‌روست که اقبال لاهوری را می‌ستاید و او را «فردوسی غربت» می‌خواند، زیرا اقبال نیز اندیشه‌ها و مضمون‌های نو را در قالب کهن ریخت. «سخن تازه‌د، کس به سخن وانر سید / جلوه خون گشت و نگاهی به تماشا تر سید / کهنه را در شکن و باز به تعمیر خرام / هر که در ورطه لا مانند، به الا نرسید.» نتیجه اینکه نبودن را باید در اندیشه و محتوا جست؛ نه در قالب و ساختار. آنچه مهم است، شعریت شعر است.

برخی معتقدند نادر پور را باید در شمار شاعرانی قرار

داد که مهاجر تشان از ایران، به قیمت بازماندن از سیر تحول ادبی آنها دانست. این‌طور فکر می‌کنید؟

با این نظر موافق نیستم، زیرا نادر پور را نمی‌توان با خوبی سنجید. البته هردو آنان پس از مهاجرت در یک مسیر فکری به‌لحاظ سیاسی قرار گرفتند، ولی از آنجا که نادر پور شاعر تر از او است، از این بابت سیمایی بارز تر پیدا کرد. ناگفته نماند که در این خصوص می‌شود به اندازه «مقدورات» حرف زد، می‌فهمید که مقدورات یعنی چه؟ و گر نه سخن بسیار است. ناگفته نماند که نادر پور در سال‌های پایانی عمر، به‌نگارش مقالات تحقیقی هم‌روی آورد، از جمله دو رساله که درباره نظامی گنجوی و آثارش به‌تحریر آورد به نام‌های «شش قله در آفاق تاریخ» و «نظامی گنجوی، مست می‌نخورد» که در «فصلنامه ایران‌شناسی» در آمریکا به چاپ رسید. او در این دو پژوهش از شخصیت استوار و شعر حکیم گنجه ستایش می‌کند. حال آن که شاملو سروده‌های نظامی را شعر نمی‌داند. به‌نظر، نادر پور حکیم گنجه را پیرو «هدونیزم» یا لذت‌گرایی می‌داند. این تعریفی است که تاحدی مشمول دیدگاه و نیز می‌شود. به‌عقیده‌وی، ستایش نظامی از عشق برای برانگیختن نشاط در مردمی بوده که به سبب جزمیت حاکم بر جامعه، دلی غمگین داشتند و از شادی‌های حیات دور افتاده بودند.

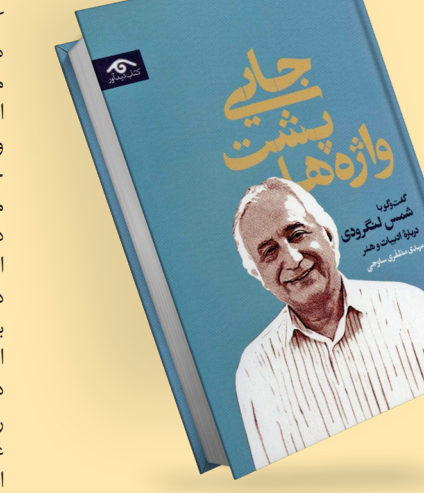
گفت‌وگو شما کدام تما یزات و ویژگی‌هایی در نادر پور می‌تواند برای جوان‌های نسل حاضر، جذاب و درس‌آموز باشد؟

شعر امروز ایران حتی در حد انتقاد هم نیست. اکثر آنان که به خیال خود شعر می‌گویند، آگاهی بایسته‌ای از ادبیات کهن فارسی یعنی بن‌مایه‌های شعر فارسی ندارند. نمی‌خواهم نام ببرم؛ ولی هستند کسانی که به نام شاعر شعر نو مطرح‌اند که در سروده‌هایشان ایرادات دستوری فاحش دیده می‌شوند. اینان گمان می‌کنند که بی‌یاد چراغ می‌توان پای در عرصه ادب نهاد. حال آن که به قول ایرج می‌دوید، آن تذکر دارد: «در شعر میبچ و در فن او / کاین کار ز کارهای گندسته... بنابراین غوطه خوردن در دریای شعر فارسی، شرط اول قدم است تا زمینه و پایگاهی باشد برای اظهار بی‌ایر اندیشه. محصولات فکری هم با کسب معرفت و مطالعات وسیع و عمیق ارزش می‌یابد. از این‌رو ذوق شاعری بی‌مدد اندیشه‌های در خور توجه و مورد پسند جامعه مقبول نظر قرار نمی‌گیرد.

از آنجا که شمارد پیش از سال ۵۷، برنامه‌های فرهنگی در رادیو داشتید و نادر پور هم چنان که اشاره کردید در آن ایام با رادیو تلویزیون همکاری داشت، آیا خاطره‌ای از او دارید؟

خاطره مستقیمی از او ندارم، ولی خواسته یا ناخواسته با اهل شعر و ادب و فرهنگ که هر یک به مناسبتی در محیط رادیو دیده می‌شدند، آشنایی داشتم. از جمله با مهدی سهیلی که برنامه‌ای در رادیو داشت به نام «در محفل شاعران» که در هر برنامه دو شاعر را برای گفت‌وگو دعوت می‌کرد، یکی از میان شاعران معروف و دیگری از بین شاعران نرسیده. روزی از من خواست شاعری جوان که هم‌سن و سال من باشد به او معرفی کنم تا با نادر پور در یک برنامه شرکت کند. من در آن زمان با حسین منزوی در دانشگاه تهران هم کلاس بودم. او در آن زمان معرفتی نداشت، طوری که سهیلی هم با همه شرافتی که نسبت به شعر و شاعران قدیم و جدید داشت، او را نمی‌شناخت. ولی او را مطمئن ساختم که اگر برخی از سروده‌هایش را بخواند، تصدیق خواهد کرد که شاعری نامبردار خواهد شد. چنین هم شد و منزوی در یک برنامه رادیویی در کنار نادر پور قرار گرفت و برخی از غزل‌هایش را خواند که مورد ستایش نادر پور و سهیلی قرار گرفت.

کرده و به جای چپ و راست، میانه میدان را در اختیار می‌گیرد. هر کدام از افراد را در حد خود و با توجه به شرایط موجودش می‌ستاید یا به تقد می‌گیرد. او آثار داستانی چون «خروس و ماهی» از گلستان، «مرگ» و «شازده احتجاب» از گلشیری، «بوف کور» و «دانش‌آکل» از هادایت، «سنگ‌صبور» از چوپکر را می‌ستاید و در حین گفت‌وگو، برآموز این آثار نکات ریز و جالب توجهی را مطرح می‌کند. مثلاً «ملکوت» را اثری شاخص نمی‌داند و می‌گوید این اثر در یک شب نوشته شده و فرم درستی ندارد و تصاویرش وهم‌آلود است و زبانش مشکل‌زا، و اینکه صادقی تنبل بود و آخر سر هم شد داستان‌گویی شفاف. او به «کلیدر» نقد وارد می‌کند که چیزی بین نقل و رمان است. به گلشیری می‌گوید سیاسی‌ترین نویسنده اما نباید می‌کند که او سیاسی‌نویسی نکرده و کارش هنری است. داستان «گرب» گلشیری را که شرح‌حال خانم معلمی است در روستا که شب پشت پنجره‌اش می‌آید و زبانی از حضورش زمانی از غیبتش می‌ترسد، کاری برجسته می‌بیند. نیش‌دانش‌آکل را هنری تر از بوف کور می‌خواند و می‌گوید: «دانش‌آکل از بوف کور داستان است... یک داستان تراژیک ایرانی است. ص ۱۶۳. او در این گفت‌وگو به نویسنده‌گانی چون کسرابی، سایه، صمد و نیز جریان حزب توده اشاره‌ها داشته و نکات تازه‌ای را رو می‌کند. شمس لنگرودی گاهی به خصوصی‌ترین و کم‌هیت‌ترین و ریزترین اتفاقات اشاره می‌کند. او به فویبا شاملو اشاره می‌کند، به این مورد که فروغ دو روز قبل از مرگ با گلستان به کافه می‌رود و به شوخی به زن فالگیر می‌گویند: فال ما را بگیر و دو روز بعد، زن فالگیر احوال فروغ را می‌پرسد و وقتی می‌گویند تصادف کرده و مرده، زن فالگیر با اندوه می‌گوید این را می‌دانستم... در کنار نکات تازه و خواندنی «جایی در پشت واژه‌ها»، مباحث گفت‌وگو انگیزی نیز وجود داشته که خلاف منطق عمومی و برداشت‌های رایج است که این موارد می‌توانند دستمایه گفت‌وگو و جالش‌های نظری دیگر گونه‌ای قرار گیرند.



و فرم هنری نمی‌انجامد. یکی دیگر از بخش‌های ارزشمند این گفت‌وگو به صحبت‌های لنگرودی درباره سبک هنری برمی‌گردد. شمس در این گفت‌وگو نشان داده که شناخت جامع و دقیقی از سبک هنری و اوضاع و احوال شاعران آن آن دارد. او توضیح سبک هنری به مسائلی چون مضامین بکر و عالی، تخلیل فراوان اشاره می‌کند و در عین حال می‌گوید بزرگ‌ترین مشکل سبک هنری، کلمه است و شاعران سبک هنری کلمه را وسیله پنداشت و تک‌بعدی دیده‌اند و مثل حافظ، کلمه را از ابعاد گوناگون ندیده و به‌استخدام خود درنیاورده‌اند. لنگرودی در «جایی در پشت واژه‌ها» به خلق و خو و عقاید و کار افراد گوناگونی می‌پردازد. او در گفت‌وگویش نه به افراط می‌گریید و نه به تفریط. او از هر جهت میانه‌رو بوده و میانه‌روی

باشمیس لنگرودی

در «جایی پشت واژه‌ها»



رضا روشنی
منتقد ادبی

این کتاب را در کنار گفت‌وگوی هوشنگ گلشیری با بهار را از بهترین کتاب‌های گفت‌وگوی که سال‌های اخیر خوانده‌ام، قرار دهم. «جایی پشت واژه‌ها» از موضوع بردستان‌انداز و ابهام‌آلود فرم شروع می‌شود و با موضوع انقلاب و سنت و مدرنیته به نقطه پایان می‌رسد، اگر چه موخره دو صفحه‌ای که به آخر کتاب اضافه شده، به‌نظرم ژانده است و کمکی به کتاب نکرد. در بحث فرم، لنگرودی تاریخچه مختصری به‌دست داده و ضمن تایید جنبش فرمالیست، عنوان می‌کند که از اساس فرم توسط چیزی‌ها در ایران به اشتباه مطرح شده و همین سبب‌ساز قرائت‌های نادرستی از فرم و حقیقت فرم شده است. او می‌گوید: «جایی پشت واژه‌ها» را بخوانم. کتاب مربوط به نیما چندان برایم رضایت‌بخش نبود اما کتاب «جایی پشت واژه‌ها» گفت‌وگو مظفری ساوچی باشمیس لنگرودی برایم بسیار جالب و جذاب آمد و همین هم بهانه‌ای شد برای نگارش این یادداشت. اول چیزی که در این کتاب نظر مرا گرفت، پاسخ‌های ساده و صمیمی و در عین حال دقیق و سراسر است لنگرودی درباره خود و اعتقادات شخصی‌اش و نیز دیگران بود. دومین مسأله، سبب تاریخی این گفت‌وگوی ادبی بود که از مقدمه به نتیجه می‌رسید. به‌نظرم آقای مظفری و لنگرودی با برنامه به این گفت‌وگو پرداخته بودند و از طریق چندخطی و چندروایتی کردن گفت‌وگو، فرم درستی به آن داده بودند. در جایی پشت واژه‌ها چند روایت با هم پیش رفته‌اند: روایت ادبی - روایت تاریخی - روایت سیاسی - روایت اجتماعی و فرهنگی. این روایت‌ها در هم تنیده شده و متن واحد و منسجمی را تولید کرده‌اند. نمی‌توانم

نادر پور همان‌طور که می‌دانید، چندین دفتر شعر دارد؛ مثل دختر جام، آسمان و ریسمان، چشم‌ها و دست‌ها، ابعاد دروغین، خون و خاکستر و چند دفتر دیگر. او را در واقع باید از سراینده‌گان پرکار معاصر دانست، ولی آنچه که نام او را بر زبان‌ها انداخت، شعر معروف «بت تراش» است که روش تصویرپردازی او را در کارهای شعر به‌خوبی نشان می‌دهد. اگر اخوان را شاعر روایی می‌نامند، نادر پور نیز صورت‌گر و تصویر پرداز ماهری است. شادروان معیری از قول مرحوم بهار نقل کرده است که اگر نشاط اصفهانی دیوانی دوازده‌هزار بیتی به نام «گنجینه» نمی‌گرفت،